

غروبي غربت زدگان (خجسته زيرو)



روند مهاجرت و جابه جایی جمعیت در نقاط مختلف جهان، همزمان با تحولات تاریخی، ابعاد و شکل های مختلفی به خود گرفته است. در طول تاریخ عوامل طبیعی و زیست محیطی از قبیل حوادث و بلاهای طبیعی و عوامل سیاسی مانند جنگ ها همواره در جابه جایی توده یی جمعیت های جوامع موثر بوده اند. در قرون اخیر کشف قاره آمریکا و سیل مهاجرت اروپائیان در جستجوی کار و شرایط زندگی بهتر و موج انتقال بردگان سیاهپوست آفریقایی به این قاره نقطه عطفی در تحولات مهاجرت های بین المللی بود. از دیگر تحولات تاریخی بزرگ مقیاس موثر بر مهاجرت های بین المللی، رشد سرمایه داری، انقلاب صنعتی و گسترش صنعتی شدن و شکل گیری نظام های سیاسی مبتنی بر ناسیونالیسم و دولت- ملت های جدید بود. رقابت کشورهای صنعتی اولیه برای به دست آوردن بازار مصرف، نیروی کار و منابع طبیعی ارزان قیمت در قرن نوزدهم به رشد فرآیند استعمار و پیدایش جنگ های جهانی اول و دوم در نیمه اول قرن بیستم دامن زد.

پویش استعمار و پیامدهای تاریخی آن و ظهور جنبش های استقلال طلبانه کشورهای جهان سوم و در حال توسعه در دهه 1960 به بعد و فرآیند خاص ملت سازی در این جوامع به گونه یی بود که آثار و عواقب آن همچنان در پیدایش و گسترش مهاجرت های بین المللی در اشکال اجباری و غیراجباری آن موثر است. علاوه بر موارد مذکور رشد انفجاری جمعیت در کشورهای فقیر و در حال توسعه در کنار فرآیند جهانی شدن در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به عنوان یکی از عوامل تضعیف دولت- ملت ها و تداوم توسعه نامتوازن و نابرابر اقتصاد جهانی در قرن اخیر مهمترین عوامل تشدید مهاجرت های بین المللی است. بنا به نظریه مانوئل کاستلز جامعه شناس امریکایی، در دوره اخیر با رشد سرمایه داری اطلاعاتی و شکل گیری جامعه شبکه یی جهانی و نابرابری ها و تمایزات ساختاری ناشی از آن، تحولات عمیقی در عوامل، اشکال و پیامدهای مهاجرت در جهان به وقوع پیوسته است.

آمارهای موجود بیانگر تشدید مهاجرت های بین المللی در نیمه دوم قرن بیستم است به طوری که براساس آمارهای ارائه شده توسط سازمان بین المللی مهاجرت (IOM) در سال 2000 میلادی، حدود 175 میلیون نفر از مردم جهان خارج از زادگاه شان می زیسته اند در حالی که این رقم در سال 1960 تنها بالغ بر 76 میلیون نفر بوده است و در طول 40 سال رشد مهاجرت های بین المللی 2/9 درصد و بیشتر از متوسط رشد جمعیت جهان در این دوره 2/5 درصد بوده است. همچنین براساس آمارهای ارائه شده توسط سازمان های بین المللی در حال حاضر نزدیک به 18 میلیون نفر پناهنده در جهان وجود دارد که حدود دو سوم آنها بیش از 10 سال در اردوگاه ها به سر می برند و در معرض خشونت، تبعیض و بهره کشی هستند.

پناهندگی دارای اشکال مختلفی بوده از جمله پناهندگی اجتماعی و پناهندگی سیاسی که معمولاً به شکل انفرادی و پراکنده است و پناهندگی به دلایل بلاهای طبیعی، جنگ ها و منازعات مسلحانه که به صورت اضطراری بوده و در شکل جمعی، توده‌یی، متمرکز و غالباً به شکل آوارگی نمود می‌یابد. در بررسی ریشه‌ها و عوامل تاریخی و کلان‌مهاجرت و پناهندگی توجه به توزیع جغرافیایی جمعیت پناهندگان، مناطق و کانون‌های بحران خیز و مبدأ و مقصد پناهندگان ضرورت دارد. نگاهی به آمارهای مربوط به توزیع جغرافیایی جمعیت پناهندگان بیانگر آن است که مبدأ اصلی پناهندگان در تمامی اشکال آن کشورهای فقیر و در حال توسعه است و همچنین مقصد اصلی یا مناطق پذیرای پناهندگان در اشکال توده‌یی و متمرکز آن نیز غالباً همان کشورهای فقیر و در حال توسعه است. در این میان کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته هم به دلیل دوری از کانون‌های بحران خیز و هم به دلیل سیاست‌ها و قوانین مهاجرت و پناهندگی خود کمتر پذیرای پناهندگانی بوده‌اند که به شکل توده‌یی و متمرکز شکل گرفته‌اند. از طرف دیگر این کشورهای توسعه‌یافته، مقصد پناهندگان سیاسی و اجتماعی هستند که به شکل فردی و پراکنده اقدام به مهاجرت و پناهندگی می‌کنند.

خاورمیانه و آفریقا به عنوان کانون‌های بحرانی پناهنده خیز و پناهنده پذیر در دوره اخیر مطرح هستند. عوامل تشدیدکننده جنگ‌ها و منازعات سیاسی و قومی که ریشه اصلی مهاجرت‌های اجباری، آوارگی و بی‌پناهی هستند در این مناطق غالباً منشاء ژئوپولیتیکی داشته و ناشی از میراث تاریخی استعمار و فرآیند نادرست ملت‌سازی در آفریقا و خاورمیانه است. به عنوان مثال نگاهی به نقشه جغرافیایی کشورهای آفریقایی و شکل مرزبندی این کشورها این امر را تایید می‌کند چنان‌که خطوط صاف مرزهای کشورهای آفریقایی در نقشه‌های جغرافیایی حاکی از ساخت اجباری این نوع مرزبندی و ملت‌سازی است. این شکل مرزبندی‌ها تناسبی با ترکیب و تجانس قومی و قبیله‌یی و فرهنگی موجود در سرزمین‌های آفریقایی ندارد به طوری که گاه یک قبیله و قومیت به طور تصنعی در بین چندین کشور تقسیم شده است.

این امر همواره منازعات قومی داخلی کشورها و درگیری بین کشورهای آفریقایی و طبعاً آوارگی، بی‌خانمانی و مهاجرت‌های اجباری را دامن می‌زند و دال بر ناتمام بودن پروژه ملت‌سازی در این جوامع است. تجربه منازعات قومی در رواندا و دیگر کشورهای آفریقایی مرکزی و نیز فاجعه اخیر دارفور و تنش بین کشورهای سودان و چاد تاییدی بر این مدعا است. زمینه منازعات قومی و مذهبی تشدیدکننده مهاجرت‌های اجباری و پناهندگی در کشورهای خاورمیانه نیز وجود دارد. آنچه که در مساله افغانستان، عراق، کشمیر، اسرائیل و فلسطین جریان دارد نیز قصه مشابه قاره سیاه است. مساله آوارگان و پناهندگان فلسطین غم‌انگیزترین تراژدی آوارگی و پناهندگی در دوره اخیر را رقم زده است. در مجموع مساله پناهندگی و آوارگی در کشورهای جنوب‌ناشی از همپوشانی و هم‌افزایی تأثیرات عوامل سیاسی، اقتصادی و اکولوژیکی است.

پرداختن به عوامل ساختاری و جهانی مساله آوارگی و پناهندگی به معنای نادیده گرفتن عوامل و شرایط داخلی و قبول تئوری توهم توطئه در پیدایش مسائل و پدیده‌های سیاسی و اجتماعی نیست اما بررسی موارد واقعی و گسترده و نوع مداخلات و میزان آسیب‌پذیری متفاوت جوامع فقیر و در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته در مقوله مهاجرت و پناهندگی نشانه‌هایی از شرایط و گفتمان نابرابر و سلطه‌آمیز در این مقوله را دربر دارد. در این گفتمان، کشورهای ثروتمند به دلیل ثبات سیاسی و اقتصادی و همچنین دور بودن از کانون‌های بحران، هیچ‌گاه تبعات و هزینه‌های زیادی را در پذیرفتن آوارگان و مهاجران کشورهای فقیر و بحران‌زده متحمل نمی‌شوند، آنها با توجه به سیاست‌ها و قوانین مهاجرت و پناهندگی خود غالباً به جذب پناهندگان سیاسی و اجتماعی در شکل محدود و فردی اقدام می‌کنند و حتی در نحوه جذب مهاجران از کشورهای فقیر و در حال توسعه نیز - به رغم شعارهای بشردوستانه و برابری طلبانه- به جذب نخبگان علمی، فکری و اقتصادی این کشورها اقدام می‌کنند. به نحوی ضمنی می‌توان گفت مکانیسم‌ها و قواعد اقتصادی - سیاسی حاکم بر مهاجرت و

پناهندگی دربردارنده فرآیند بازتولید روابط استثماری و سلطه است و منجر به انتقال سرمایه های مادی و انسانی از کشورهای حاشیه به کشورهای مرکز است.

تبعات این سیاست های جذب مهاجران و پناهندگان سیاسی، اجتماعی و علمی و فکری توسط کشورهای ثروتمند، تداوم فقر و عقب ماندگی و ایجاد انسداد در اصلاحات اجتماعی و سیاسی در کشورهای فقیر و در حال توسعه است. اکنون سال ها است که قوانین، سیاست ها و عملکردهای کشورهای اروپایی و امریکای شمالی مبتنی بر انتخاب نخبگان و نیروهای متخصص و همچنین منتقدان سیاسی و اجتماعی کشورهای فقیر و در حال توسعه است. این کشورها دیگر نیروی کار ساده و فاقد مهارت کشورهای در حال توسعه را کمتر می پذیرند. در ذیل این سیاست ها است که کشورهای قدرتمند به رغم دخالت در منازعات کانون های بحرانی و ایجاد پناهندگی و آوارگی در ابعاد کمی گسترده به همان میزان تعهدی در قبال این کمیت گسترده آوارگان و پناهندگان و مهاجران نمی پذیرند، اکنون کشورهای فقیر آفریقایی و آسیایی گریبانگیر فقر و بلایای طبیعی و جنگ های طولانی و مداوم به گورستان بدهی های بنگاه های مالی جهانی و شرکت های چند ملیتی کشورهای شمال تبدیل شده اند و به تعبیر مانوئل کاستلز با خارج شدن از مدارهای ثروت، قدرت و اطلاعات در جامعه شبکه ی جهانی تبدیل به سیاه چاله های جهان چهارم شده اند، متأسفانه باید گفت کشورهای مدعی اروپای غربی و امریکای شمالی به رغم تبلیغات گسترده پیرامون حقوق بشر، دموکراسی و کنوانسیون های بین المللی با برقراری گفتمان یک سویه و گزینشی در حوزه مسائل پناهندگی و مهاجرت - که نمونه اخیر آن سیاست های افراطی سارکوزی در برخورد با مهاجران و گروه های حاشیه یی است - کماکان منافع ملی فزون طلبانه و حتی ایدئولوژیک خود را بر گفتمان جهانی حقوق بشر ترجیح می دهند.

کشورهای غربی تا قبل از دهه نود به عنوان میزبانان پناهندگان و فراریان از کشورهای مختلف شناخته می شدند. امروز آن دوران کاملاً به نقطه آخر و پایان خود رسیده است. با این وجود هنوز در قوانین رسمی کنوانسیون ژنو و پروتکول 1967 سازمان ملل هیچ تغییری ایجاد نشده است. برای نمونه در میان کشورهای غربی سوئدن به یکی از سختگیرترین آنها در زمینه پناهنده پذیری تبدیل شده است. این سختگیریها از نوع عادی آن، در مورد چند و چون مصاحبه پناهندگان با ادارات پناهندگی کشورهای غربی نیست. قبلاً نحوه مصاحبه ها و چگونگی تعریف داستان زندگی و شکل فرار با کمترین تناقضات، برای آنها در درجه اول اهمیت بود. امروز از این خبرها نیست.

کیسهای پناهندگی کماکان و بر طبق روال گذشته بطور شخصی بررسی میشود. اما جوابها کاملاً یکسان و بر اساس به اصطلاح ارزیابی آنها از امن بودن کشور مربوطه صادر می گردد. نکته دیگر این است که امروز نه مصاحبه ها را جدی میگیرند و نه مدارک تکمیلی و نه تأییدیه هیچ سازمانی را. علاوه بر این حتی بخاطر صرف هزینه آن، حاضر به ترجمه مدارک تکمیلی پناهندگان هم نیستند.

ادارات مربوط به امور پناهندگان، از آنجاییکه در بسیاری موارد نمی توانند ایرادی اساسی از دوسیه پناهنده بگیرند، با این جمله کوتاه به آنها پاسخ منفی میدهند: اداره مهاجرت تمام مدارک و مشکلات شما را یکی پس از دیگری پذیرفته است. اما این اداره همواره معتقد است که شما به دلیل اینکه یک چهره شناخته شده و یا رهبر یک گروه خاص اجتماعی در کشور خود نبوده اید و از آنجاییکه اطلاعات ما در خصوص وضعیت کشور شما نشان می دهد در صورت بازگشت با هیچ مشکلی مواجه نخواهید شد، بنابراین درخواست پناهندگی شما از جانب این اداره پذیرفته نخواهد شد.

این سختگیریها هیچ شباهتی به نوع گذشته آن در دهه نود و سالهای قبل از آن ندارد. اینها تماماً نشانه ضدیت کامل این کشورها با حقوقی است که این دسته از فراریان در دوران دنیای دو قطبی و جنگ

سرد از آن برخوردار بودند و هنگام فرار از اختناق و سرکوب سیاسی به آنها پناه می دادند . دانمارک هم از جمله کشورهای پناهنده بود که در همان دوران خود را طرفدار و حامی حقوق پناهندگان میدانست. اما مدتهاست که به دلیل روی کار آمدن یک دولت راسیستی، کمتر پناهجویی به آن کشور برای پناه گرفتن مراجعه می نماید !
در دوران جنگ سرد هر انسان ناراضی که از شرق به غرب فرار میکرد، بی درنگ بعنوان سمبول و قهرمان مبارزه با اختناق و دیکتاتوری، با آغوش باز پذیرفته میشد.

در آن دوران کشور سوئدن یکی از سخاوتمندترین کشورهای غربی در برخورد به پذیرش پناهندگان بود و امروز یکی از سختگیرترین آنها است . دلیل اصلی سخاوتمندی کشورهای اروپایی در آن دوران، مبارزه با شرق و کشورهای بلوک شرق بود. این یکی از دلایل اصلی پذیرش پناهنده بود. دلیل دیگر آن کمبود نیروی کار لازم در میان بسیاری از کشورهای غربی بود که به محض پذیرفتن پناهجویان، بلافاصله آنها را وارد بازار کار میکردند. یکی دیگر از دلایل پناهنده پذیری دول غربی در آن دوران، ژست دفاع از حقوق بشر بود که برای آنها خاصیت و معنای مهمی داشت.
کشورهای غربی معتقد بودند که قوانین مذکور و پروتکول 1967 از طرف غرب، بر علیه کشورهای بلوک شرق نوشته شده است .

امروز با هر معیاری که به آن دوران نگاه کنیم وضعیت دنیا را بسیار دردناکتر مشاهده مینماییم. جنگ و خانه خرابی در چهار گوشه دنیا در این سالها ادامه یافته و به صحنه همیشگی تصاویر تلویزیونی و موضوع تقریباً عادی رسانه ها تبدیل شده است. اسلام افراطی بر بخشهای زیادی از خاورمیانه، آسیا و شمال آفریقا با توسل به زور و با تحمیل ترور و آدمکشی و جنگهای خانمان سوز و تحمیل سیاهترین زندگی به مردم در این مناطق تسلط یافته است. زن در جوامع اسلام بنیادگرا و کشورهای حاکم بر این مناطق عملاً بعنوان انسان پذیرفته نمیشود . ترور، اعدام و سلب زندگی و اجرای ضد انسانیترین احکام علیه بشریت در ابتدای قرن بیست و یک از جمله قوانین مدنی و مدرن کشورهای آسیایی، خاورمیانه و شمال آفریقا است .

بالغ بر هفتاد درصد از پناهندگان در دنیا محصول رشد اسلام افراطی و خشونت کور بنیادگرایی میباشند.

تا قبل از فروپاشیدن بلوک شرق، شعار دول غربی شعار دفاع از جهانشمول بودن حقوق پناهندگی بود. بر مبنای اوضاع کنونی جهان و موقعیت فعلی، دول غرب برای شانه خالی کردن از زیر بار ادعاهای دیروز دفاع از حقوق بشرشان و برای توجیه نادیده گرفتن ابعاد عظیم ظلم و ستم و زیر پا گذاشتن حقوق اولیه انسان در بخشهای مختلفی از جهان، تز نسبیت فرهنگی را به عملکرد همیشگی خود تبدیل کرده اند . بر مبنای این تز تمام ستمهایی را که بر کشورهای موسوم به جهان سوم وارد میشود، به حساب فرهنگ بومی خود آنها مینویسند. این تز برای فرهنگها نسبیت قایل است و به همین اعتبار هر نوع فرهنگ عقب مانده و ارتجاعی را بر هویت انسانی ترجیح می دهند. دول به اصطلاح پناهنده پذیر غرب بر اساس این تز، زنانی که از ترس خشونت و تهدید و پیگرد ناموسی و تعلقات جنسی فرار میکنند و فعالینی که به دلیل سرکوب سیاسی پناهنده شده اند را به جرم زیر پا گذاشتن قانون و فرهنگ بومی خود، به آن کشورها باز میگردانند . با این عملکرد معیارهای انسانی و جهانشمول در خصوص پناهندگان را قربانی نسبیت فرهنگی و ارزشهای ملی و مذهبی و سنتهای عقب مانده و چند فرهنگی میکنند .

بازتاب نظم نوین جهانی در بخشهای زیادی از جهان بر روند پناهنده پذیری تأثیرات به مراتب مخرب و غیر انسانیتری گذاشت. اسلام افراطی که خود دست پرورده غرب علیه کمونیسم بود امکان یافت دور دیگری با جنایت و آدمکشی توجه دنیا را به خود جلب نماید. بنابراین اسلام افراطی به هر درجه ای در دنیا گسترش یافت به همان درجه ارزشهای انسانی و معیارهای پذیرش پناهندگان مخدوش و

یکی پس از دیگری زیر سؤال رفت .

فجایع یازده سپتامبر یکی از سیاهترین دورانها برای پناهندگان بود و نتایج آن در سطح کشورهای غربی به کنترل شدیدتر مرزها، دستگیری و بازداشت بیشتر خارجی تباران غیر اروپایی و حمله به حقوق پناهندگان بود. در واقع نظم نوین جهانی نه تنها به آسایش و امنیت و رفاه برای مردم تبدیل نشد که توأم شد با موجی از آدمکشی بین تروریسم دولتی و غیر دولتی که قربانیان آن عادیترین مردمی هستند که در راه رفتن به سر کار و مکتب ، در این چند سال اخیر به طرز وحشتناکی کشته شده اند و این کشور همچنان از شمال آفریقا تا عراق، فلسطین و افغانستان ادامه دارد و این مناطق به میدانی بزرگ برای جولان و تاخت و تاز تروریسم و اسلام افراطی تبدیل شده است .

در این دوره حقوق و دستاوردهای بشر مورد بیشترین تعرض قرار گرفت. برای نمونه حق فرار انسانها بخاطر حفظ جان خود عملاً ممنوع اعلام شد، زندانیان و اسیران جنگی مورد بیشترین شکنجه و بی احترامی هم از سوی تروریسم دولتی و هم از طرف تروریسم غیردولتی قرار گرفتند، زنده زنده سربریده شدند، عریان و دست و پا بسته در شکنجه گاههای جنگی تحقیر شدند و هزاران مورد تجاوز و کثیفترین و ضد انسانیترین رفتارها از جانب آنها در مورد مردم بی گناه صورت گرفت بطوریکه وجدان بشریت را تکان داد و نفرت عمیقی را در میان مردم علیه تروریسم کوراسلامی افراطی و تروریسم دولتی ایجاد کرد .

در این دوره فقر و فلاکت در بخشهای مختلفی از جهان، گوشه های دیگری از بازتاب نظم نوین جهانی برای بشر بود. نه تنها در عراق بخاطر محاصره اقتصادی و قطع خدمات درمانی هزاران کودک جان خود را از دست دادند، در جمهوریهای شوروی سابق نیز بدلیل جنگهای قومی و مذهبی، مردم با فقر و فلاکت و مرگ و میر بیشتری مواجه گردیدند، تروریسم دولتی در شکل پیمان نظامی ناتو و گردنکشی آمریکا و تحمیل جنگهای نابرابر در گوشه و کنار دنیا، دول غرب را نیز به کشورهای پناهنده زا تبدیل کرد و باعث آوارگی میلیونی مردم در نقاط مختلف جهان شد . تلاش و تعرض سرمایه در این دوره تنها به پناهندگان خلاصه نشد. این تعرض به بخشهای زیادی از دستاوردها و خواسته های اساسی مردم در غرب هم بود. از بیمه های اجتماعی تا خدمات درمانی و جابجایی و انتقال شرکتی صنعتی بزرگ از این گوشه به آن گوشه جهان و بیکار سازیهای وسیع بر اثر آن تا بالا بردن هزینه مسکن و حمل و نقل، همه و همه، تعرض لجام گسیخته سرمایه داری برای بازپس گرفتن رفاه و مایحتاج عمومی مردم بود .

در دل این اوضاع سیاه است که معیارهای پناهندگی، آن مفهوم و خاصیت اولیه خود را از دست میدهد و بعنوان ضعیفترین حلقه به حقوق پناهندگی حمله میشود، درها بر رویشان بسته میشود، از کشور بیرونشان میکنند و هیچ کس مسئولیتی در قبال آنها بعهده نمیگیرد . دیگر پناهنده برای دول به اصطلاح پناهنده پذیر نه خاصیت رونق دادن به بازار کار را دارد و نه مفهوم و معنی دفاع از حقوق بشر را . آشکارا و علنی اعلام میکنند که ما دیگر آن امکانات و رفاه و خدمات قبلی را نداریم تا بتوانیم پناهندگان را تحت پوشش خود قرار بدهیم. برای دولتهای غربی هیچگاه دفاع از حقوق بشر در درجه اول اهمیت نبوده است. اینها قبل از هر چیز منافع اقتصادی و دیپلوماتیک خود را با کشورهای دیکتاتور و سرکوبگر و پناهنده زا بر منافع مردم سرکوب شده و آواره ترجیح میدهند.

حوادث تازه خطه اروپا بویژه ماجراهای تروریستی لندن بار دیگر نگاه ها را به سوی اتباع ومهاجران خارجی جلب کرده است. اکنون موضوع مهاجران دراروپا از ردیف مسائل اجتماعی خارج شده و حالت يك مسئله مهم سیاسی و حتی امنیتی را پیدا کرده است. تغییر نگاه شهروندان مهمان و مهاجر اروپا که روزی اینجا را سرزمین ثروت و رفاه تلقی می کردند باعث شده است که این مسائل به تهدیدی جدی برای آینده اتحادیه اروپا تبدیل شود . سیاست های اتخاذ شده توسط کشورهای عضو و همین طور توسط خود اتحادیه تاکنون نتوانسته است باری از این بحران بکاهد. از همین روست که با

وقوع هر حادثه ای امنیتی یا سیاسی ، موجی تازه از تهدید واضطراب جامعه مهاجران را فرا می گیرد .

مشکل امروز مهاجرین فقط این نیست که آنها امنیت ندارند یا در معرض تهدید و تحقیر هستند بلکه انواع گوناگون مشکلات اجتماعی به آنان روی آورده است . چنان که حادثه ناگوار تولون که اخیراً اتفاق افتاد و طی آن ۱۸ مهاجر مخفی در دریای مدیترانه غرق شدند سوالات بسیاری را درباره سیاست اتحادیه اروپا نسبت به مهاجرین غیر قانونی مطرح کرد . فرانسه نیز برای نخستین بار اجازه داد تا این اجساد روز ۷ جون در گورستانی در غرب تولون دفن شوند. حتی وزیر مهاجرت و هویت ملی فرانسه نیز شخصاً در مراسم تدفین این مهاجران به اصطلاح زیرزمینی شرکت کرد .

این مهاجران که چهار نوجوان نیز در بین آنان دیده می شد زندگی خود را از دست دادند تنها به این امید که به دوران فقر، بدبختی و خشونت موجود در سرزمین هایشان در آفریقا، بتوانند زندگی بهتری را در اروپا تجربه کنند . اما در نهایت نه تنها به این رویای خود دست نیافتند بلکه بهره آنان از زندگی در اروپا مرگ و سنگ قبری بود که روی آن نوشته شده است: مرگ در دریا، ناشناس، ماه مه ۲۰۰۷.

خانواده های این قربانیان نیز حداقل باید ۵ سال منتظر بمانند تا بتوانند اجساد آنها را از دولت فرانسه تحویل بگیرند . این تنها فرانسه نیست که چنین مهاجرانی در آنجا دفن شده اند . جزایر قناری در اسپانیا و جزایر لامپه دو سای ایتالیا نیز مدفن صدها تن از این مهاجرین ناشناس هستند که به دلایل نامعلوم سیاسی و اجتماعی سر به نیست شده اند . تنها ویژگی که این مهاجرین نسبت به همتایان قربانی خود دارند این است که مراسم تدفینی برایشان برگزار شده است ، زیرا بسیاری دیگر نیز بوده اند که در اعماق دریای مدیترانه یا شنزارهای صحرای آفریقا ناپدید شده اند و دیگر اثری از آنان یافت نشده است .

گزارش ها از میزان تلفات جانی مهاجران در قاره اروپا بسیار تکان دهنده است ؛ از سال ۱۹۹۸ یعنی کمتر از ده سال قبل ، بیش از ۵ هزار مهاجر مخفی در بنادر کشورهای عضو اتحادیه اروپا جان خود را از دست داده اند که از این تعداد بیش از ۱۵۰۰ نفر در دریا غرق شده اند. این آمار ها که در ماه سپتامبر توسط سازمان عفو بین الملل اعلام شد بی شك بسیار پایین تر از آمار واقعی است. حتی در سایر موارد مشابه همانند سوتا و ملیا کمه، دریا و بیابانی نیز در کار نبوده و شمار قربانیان نامشخص باقی مانده است .

واقعیت این است که خشونت، امروز چاشنی برخورد اروپایی ها با مهاجرین شده است . در يك رشته حوادث نیروهای امنیتی اسپانیایی، مهاجرین را هنگام عبور از مرزهای شمال مراکش به رگبار بستند یا عده زیادی در زیر ضربات باتوم این نیروها در پائیز سال ۲۰۰۵ جان خود را از دست دادند؛ اتفاقی که پس از ۱۱ سپتامبر بارها در اروپا رخ داده است . آمارهای به رگبار بستن آن روز شمارمهاجرین کشته شده را ۱۵ نفر اعلام کردند. در رباط، پایتخت مراکش، گزارش رسمی در این باره از سوی شورای مشورتی حقوق بشر منتشر شد که اعلام داشت در ماه اکتبر ۱۴ مهاجر آفریقایی جان خود را از دست داده اند اما این گزارش جان باختگان ماه سپتامبر (۴ یا ۵ نفر) و ماه اکتبر (حداقل ۴ نفر) را شامل نمی شد. این در حالیست که دیگر مشخص نشد اجساد این قربانیان کجا و چگونه به خاک سپرده شدند .

طی این اتفاقات وزیر مهاجرت فرانسه سعی داشت ظاهراً خود را نگران جلوه دهد در چند مرحله فرمان و جواز سرکوب مهاجرین را صادر کرد دولت پاریس تلاش کرد که مشکل اروپا با مهاجرین را موضوعی اجتماعی و به عبارتی جنایی نشان دهد لذا وزیر مهاجرت این کشور اظهار داشت که به

شدت با قاچاقچیان انسان و گرو های هنجار شکن که سعی دارند از فقر این مهاجرین بهره برداری کنند مبارزه خواهد کرد . از این روست که اکنون در پاریس یا بروکسل مقر اتحادیه اروپا گفته می شود که تدابیر شدیدتری علیه این جریانات اتخاذ خواهد شد . کسی منکر این نیست که بخشی از مشکل مهاجرین به مسأله آمد و شد آنان و یا ورود غیر قانونی مربوط می شود و قاچاقچیان انسان و مواد مخدر بیشترین سوء استفاده را از این شهروندان معصوم می کنند .

بر اساس گزارش منابع سازمان ملل تعداد مهاجرین غیر قانونی که از سوی اتحادیه اروپا اعلام شده است حدود ۵۰۰ هزار نفر در سال است که تنها ۱۴ درصد از این ها از راه دریا مهاجرت می کنند و بقیه از مرزهای خاکی وارد اروپا می شوند . آیا این مشکلات می تواند مجوزی برای بدنام سازی مهاجرین و اتباع و گنجاندن آنان در لیست های سیاه مراکز امنیتی شود؟ آنها در سال ۲۰۰۴ پس از تأسیس اداره نظارت بر مرزهای اتحادیه اروپا تحت عنوان Frontex ، طرح دیگری توسط این اتحادیه به نام Rabit به کار بسته شد تا مرزهای این اتحادیه هر چه بیشتر امنیتی تر شود . Rabit در واقع مخفف عبارتی انگلیسی به معنای گروههای مداخله سریع در مرزها است که وظیفه مقابله با مهاجرین غیر قانونی را بر عهده دارند .

این گروهها که از مسوولین و موظفین جزوتامهائی ملی حافظ مرزهای کشورهای عضو اتحادیه اروپا تشکیل شده اند سریعاً برای سرکوب گروههایی از اتباع کشورهای جهان سوم در خاک کشورهای اتحادیه فرا خوانده می شوند . به عبارت دیگر بنا به ادعای مسئولان اتحادیه اروپا در صورت هجوم گسترده مهاجرین ، این نیروها بلافاصله به کمک همکارانشان به سوی کشورهای مهاجر پذیر گسیل خواهند شد . اما این سؤال مطرح است که برای چه؟ پاسخ این سؤال به روشنی در متنی آمده است که در ماه اپریل توسط پارلمان اروپا آن هم با اکثریت مطلق به تصویب رسید : صلاحیت تفتیش و بررسی اسناد هویت مهاجرین و تحقیق از آنان .

اروپای جدید راه تازه ای را در برخورد با مهاجرین بویژه در پایتخت های مهمی مانند لندن و پاریس در پیش گرفته اند . نسل جدید دولتمردان اروپا با تفکری که بن مایه آن تفکیر نژادی است با مهاجرین و اتباع خارجی روبرو می شوند سهم غالبی از این نگاه خشونت آمیز عاید مردم مسلمان و عرب خاورمیانه شده است . ابهام ها ، سؤالات و بیم فراوانی درباره رفتار امروز و فردای اروپا نسبت به مهاجرین وجود دارد که برای هیچ يك از آنها پاسخی داده نشده است . از جمله این که چرا اروپا در اوج ادعای حقوق بشری و نوع دوستی به آسانی بدهی ترین هنجار های سازمان ملل درباره مهاجرین را زیر پا نهاده است و اساساً با وضعیتی که نیروهای امنیتی اروپا با این مهاجرین با خشونت رفتار می کنند کدام مرجع ذیصلاحی وجود دارد که به شکایت آنان رسیدگی کند؟ این عناصر به اصطلاح نامطلوب پس از دفع از اروپا به کدام سمت برگردانده خواهند شد؟

می توان گفت بین قربانیان سوتا و میلیا در دو سال پیش و قربانیان تولون و لندن تفاوت چندانی وجود ندارد . چند قطره اشک و چند ضربه باتوم و چندین روز حبس با اعمال شاقه . کشورهای ثروتمند اروپا دیگر بیش از این چیزی ندارند تا به اینها بدهند . برخورد با مهاجرین و مهاجرت ، این حلقه مفقوده جهانی سازی - به گفته دو تن از محققان یونسکو به نامهای آنتونی پکود و پل دو گوشتان ایر - مسأله ساده ای نیست . دو محقق برجسته یونسکو که طرفدار عملی حقوق مهاجرت هستند توصیه می کنند علاوه بر این که باید موانع و تبعیض های حاکم بر مرزهای خاکی اروپا برچیده شوند باید مرزهای فهم انسان ها و سیاستمداران اروپایی نیز باز شوند . آنها اظهار می دارند که بسیار ساده لوحانه است برخی فکر کنند با اعمال تغییرات اندکی در رفاه مهاجرین یا با اعمال تحریم های مالی ، خواهند توانست مرهمی کارساز بر زخم عمیق مهاجرین پیدا کنند .

دفتر اتحادیه اروپا برای کنترل مرزها، Frontex، تصمیم گرفت کنترل راه دریا به جزایر قناری را افزایش دهد تا از این راه پناهنده وارد اسپانیا نشود. با بسته شدن مرزهای زمینی تعداد زیادی از فراریان بخش نفرین شده زمین، به امید یافتن مکانی هر قدر کوچک در بهشت غرب به دریا میزنند. اما دیوارهای دور کشورهای پیشرفته را هر روز بلندتر میکنند، البته در برابر نیازمندان. دفتر اتحادیه اروپا در اجرای تصمیم جدید خود که آن را کمک به اسپانیا خواند، تعداد بیشتری از کشتی ها و هواپیماها و هلی کوپترهای کشورهای را که در اطراف مدیترانه هستند مامور جلوگیری از ورود پناهندگان به جزایر قناری میکند. از این راه عمدتاً پناهندگان آفریقایی استفاده میکنند. منابع مورد استفاده : پناهندگی و مهاجرت، بازتولید فقر و نابرابری- روشنگری ، عملکرد منفی اروپا در قبال پناهندگان و بیاید برای حمایت از پناهندگان بپا خیزیم .